



سناریوسازی آمریکا برای مرگ بن لادن

از زمان حمله آمریکایی‌ها به سکونتگاه بن لادن در تاریخ 2 مه تاکنون، مجموعه ارتباطی کاخ سفید در نقل یک سناریوی معتبر و باورکردنی...

جام جم آنلاین: «از زمان حمله آمریکایی‌ها به سکونتگاه بن لادن در تاریخ 2 مه تاکنون، مجموعه ارتباطی کاخ سفید در نقل یک سناریوی معتبر و باورکردنی، ناکارآمد نشان داده است اما به راستی واقعیت در پشت سناریوهایی که آمریکایی‌ها نقل می‌کنند، چیست؟»

به گزارش ایسنا، روزنامه فرانسوی لوموند چاپ پاریس در تحلیلی درباره سناریوسازی آمریکا درباره مرگ بن لادن می‌نویسد:

«برای توصیف سناریوهایی که کاخ سفید در رابطه با چگونگی کشته شدن بن لادن ساخته است، می‌توان صفت‌های "درهم ریخته"، "ناهماهنگ" و "نامنسجم"، را به کار برد و از این دست صفت‌ها برای توصیف آنچه که بدون تردید تلاش‌های شکست خورده آمریکا در راستای سناریوسازی قلمداد می‌شود، کم نیستند.

این شکست در زمینه سناریوسازی برای اطلاع رسانی عمومی نسبت به عملیاتی که تدارک آن از مدت‌ها پیش انجام شده بود، شگفت آور است. سخت است که در این زمینه با توسل به دلایلی مثل اشتباه ارتباطی یا دیر رسیدن اطلاعات مربوط به حادثه، خود را توجیه کنیم. در حالی که کاردانی و مهارت دفتر اطلاعات و ارتباطات کاخ سفید بر کسی پوشیده نیست.

اکنون بار دیگر شرایط به گونه‌ای است که موج تردیدها نسبت به قابل باور بودن سناریوهای حادثه مرگ بن لادن همچون موجی که 10 سال پیش درباره سناریوهای حادثه 11 سپتامبر و حمله به برج‌های تجارت جهانی افتاد، آغاز شده و به نظر می‌رسد که با هر چه بیشتر شدن تناقض‌های توضیح داده نشده و برهانهایی که غلط از آب در می‌آیند، این موج وسیع‌تر شود.

حادثه کشتن بن لادن را می‌توان سناریویی ساخته و پرداخته شده بر اساس نشانه‌های یک "جرم بی‌عیب و نقص" دانست. جرم بی‌عیب و نقص در واقع اصطلاحی است که ژان بودریار، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی به کار برد به معنی جرمی که طراحانش ناشناسند، شرح آن غیر ممکن است، جسد در آن غیر قابل کشف است و همه تکه‌های پازل برای اطمینان پیدا کردن به وقوع این جرم ناپدید شده است.

درباره حادثه کشته شدن بن لادن نیز همه تکه‌های پازل در حالی که گفته شده که دوربین‌های تعبیه شده در کلاه سربازان آن را فیلم‌برداری کرده و مقامات اجرایی آمریکا آن را به طور مستقیم دنبال می‌کرده‌اند، ناگهان ناپدید شده‌اند. همه چیز این حادثه اعم از هدف، اجرا و حتی جسد در آن غیر قابل رویت است و یک حفره سیاه در پوشش رسانه‌ای این حادثه وجود دارد که تنها با ارائه نشانه‌های متناقض، سناریوهای پی در پی و فرضیه‌های نامحتمل، می‌خواهد جلب توجه کند.

روایت‌های کشتن بن لادن این نوع از «غیر قابل رویت بودن» را حتی در بطن شفافیت رسانه‌ای گنجانده است. نمونه غیر قابل رویت بودن مدرک جرم را ادگار آلن پو در داستان "نامه دزدیده شده" نقل می‌کند و سناریوی گرفتار کردن بن لادن در بطن نیروهای امنیتی پاکستان و در یکی از حفاظت شده‌ترین مکان‌های جهان نیز نمونه‌ای مشابه آن است.

حمله آمریکا برای کشتن بن لادن در ذهن مردم جهان به عنوان حادثه‌ای ضبط خواهد شد که نمونه‌ای است از تلاش رسانه‌ها برای پاک کردن ظواهر و برهان‌های یک حادثه.

آنها روایت حادثه، جسد و حتی خشونت آن را به تمامی پاک کرده‌اند و از این رهگذر بار دیگر سناریوهای حادثه 11 سپتامبر که پیش از این در یک کفن سفید به دریای فراموشی سپرده شده بودند، زنده می‌کنند.

این روایت‌ها حتی می‌تواند نوعی فکر و خیال را در مخاطبان آن ایجاد کند؛ فکر و خیال درباره جسدی که بدون قبر رها شده است. از غارهای تورا بورا تا اعماق دریای عمان که اکنون افراط‌گرایان نام دریای شهید را بر آن گذاشته و آن را به یک زیارتگاه تبدیل کرده‌اند، جسد غیر قابل کشف بن لادن بر طبق خیال ما به هر جا خواهد رفت.

از بعد از حملات 11 سپتامبر، کارشناسان مبارزه با تروریسم بر لزوم تولید سناریویی که از طریق آن بتوان توهم وجود تروریسم را تغذیه کرد، تاکید دارند.

دو کارشناس مرکز ضد تروریستی جنگ معاصر تأیید می‌کنند که در جنگ علیه تروریسم باید بر ماجراهایی که تروریست‌ها نقل می‌کنند حساب کرد. اگر ما بخواهیم بر اساس نابود کردن کارایی آنها یک راهبرد تعریف کنیم، باید به رمز گشایی ماجراهایی بپردازیم که تولد، بلوغ و تغییر شکل سازمان‌های تروریستی بر طبق آنها پیش می‌رود.

اگر آمریکایی‌ها می‌خواستند در طول این همه سال واقعا رهبر القاعده را از بین ببرند، از بین بردن افسانه بن لادن نیازمند این بود که آنها یک افسانه جایگزین را برای وی پیشنهاد دهند، اما تا زمان اعلام خبر مرگ بن لادن، آمریکایی‌ها خواهان این موضوع نبودند و برعکس افسانه بن لادن را هرچه بیشتر پروبال دادند.

از 11 سپتامبر 2001 به بعد بن لادن تبدیل به قهرمانی شد که بزرگترین قدرت جهان را دست می‌انداخت و یک رابین هود نوظهور به حساب می‌آمد. بن لادن تبدیل به قهرمانی شده بود که بدون کمک آمریکا هرگز نمی‌توانست خودش آن را بسازد. در واقع این آمریکا بود که در تولید، اجرا و اشاعه این افسانه سهیم بود.

اما از این پس آنچه که برای آمریکا در جنگ ظاهری‌اش با القاعده اهمیت دارد، تنها جلب توجه در راستای افسانه‌ای است که خود ساخته است.

دسیسه چینان آمریکا هنگامی که به جای پرده برداشتن از نقش خود در تولید یک افسانه مشترک، بر تکذیب نشانه‌هایی اصرار دارند که خبر از تبانی میان آنها و القاعده دارد، در انتخاب جنگ خود اشتباه می‌کنند.

جنگی که آنها در مبارزه با تروریسم مدعی آن هستند، یک جنگ عملیاتی نیست که در میدان‌های جنگ اتفاق بیافتد بلکه چالش آنها بر سر جلب توجه و تسخیر اذهان است. روش کارشان همواره مشابه است. ابتدا با شگفتی شروع می‌کنند و بعد نمایش را به سوی تعلیق پیش می‌برند.

انتشار دو تصویر برای پروبال دادن به خبر مرگ بن لادن از آنچه که در ناخودآگاه این کارخانه تسخیر روح می‌گذشته پرده برمی‌دارد.

در نخستین تصویر باراک اوباما و تیم او را می‌بینیم که از اتاقي به نام اتاق وضعیت در حال پیگیری عملیات نیروهای ویژه آمریکا هستند و در دومی بن لادن را می‌بینیم که با یک دستگاه کنترل تلویزیون، کانال‌های آن را در جستجوی تصویر خود بالا و پایین می‌کند. در این تصاویر ما نه هیچ چیز از حمله نیروهای ویژه آمریکا می‌بینیم و نه هیچ حرفی از بن لادن می‌شنویم، چون مهم واقعیت اتفاقات و یا حرف زدن بن لادن نیست، بلکه مهم در اختیار گرفتن چشم‌ها و دیدگان مردم است.

ما به عنوان تماشاچی جزئی از یک مثلث القا کننده هستیم که هیچ چیز، جز خودش را تأیید نمی‌کند. چون عملیاتی که القا می‌کند، غیر قابل رویت و صدایی که قرار است روایت آنها را تأیید کند، قطع است. در این مکانیسم مثلثی، ما سه ضلع عمل تعیین شده، طراح آن و تماشاچیان را داریم.

در حالی که موضوع مورد نظر غیر قابل رویت است، نگاه ما اسیر شده است. این عکس‌ها هیچ چیز دیگری را ثابت نمی‌کنند جز این که مکانیسمی حاوی ظاهر سازی مطلق هستند و هیچ چیز چشمگیری ندارند چون که چیزی برای دیدن وجود ندارد و همه چیز به گونه‌ای مبهم است که هرکسی، دیگری را در حال دیدن چیزی می‌بیند که غیر قابل رویت است و این در واقع صحنه "جرم بی‌عیب و نقصی" است که آمریکایی‌ها طراحی کرده‌اند.»